

الغرض شیرشاه چون یک سر سپاهی خویش را بمالکی نمیداد و  
افغانان نزد او از هرچه توان گفت عزیزتر بودند نخواست که لشکر  
خود را حواله بلای هندوان جاهل کراز صفت سگسار<sup>(۳)</sup> سازد بنابراین  
حیله انگیزانه کذبها از جانب سرداران مالدیو بتعمیه و تلبیس بنام  
خود نوشت باین مضمون که وقت آراستگی معرکه هیچ حاجت  
نیست که پادشاه خود مباشر قتال و جدال شود ما خود مالدیو را  
زنده گرفته میسپاریم بشرط آنکه فلان و فلان جارا بما انعام فرمایند و  
چنان ساخت که آن خطوط بدست مالدیو افتاد و مالدیو بیک قلم  
از تمامی امرای خود بدگمان شده شب تنها راه فرار گرفته بازپس  
دید و هرچند سرداران لشکر او سوگندها برخلاف این معنی  
خورده میگفتند که از ما هرگز مثل این امرواق نشده و بوقوع  
نخواهد آمد و این جمله از تدبیر شیرشاه است که باین فریب سنگ  
تفرقه در میان ما انداخته فایده نکرد و خاطر نشان مالدیو نشد و  
گویا که وزیر و وکیل او بود بدشمنی تمام دشنام بمالدیو داده با  
چهار هزار نفر از سر و جان گذشته بلکه زیاده نیز بقصد شب خون بر  
لشکر شیرشاه دلیر رانده آمد و تمام شب راه غلط کرده وقت صبح  
آگاه شدند که لشکر دور ترک مانده و چون کشتش و کوشش قرار داده  
امید زندگانی از خود منقطع ساخته بودند دران هنگام که افواج  
شیرشاهی طلوع کرد بنابراین عقلی خویش باقوت طالع شیرشاهی  
یا غلبه دولت اسلام کفار همه از امپان فرود آمده از سر نو بتجدید عهد

بر یک جهتی و یگروئی نموده فوطه در فوطه یافتند و دست بدست گرفته به نیرزه سردستی که آن را برچپه گویند و تیغ حمله بر فوج افغانان آوردند و شیرشاه حکم کرده بود که وای بر آنکه باین جماعت کراز نهان بشمشیر جنگ کند که خون وی در گردنش خواهد بود و افواج فیلان را فرمود تا پیش درآمده پایمال شان کنند و از عقب فیلان توپچیان و تیر اندازان باقی ماندگان را بپاشنی زه کمان نوید اجل داده مهمان عدم آباد گردانیدند و تخته روشن گیتی از نقش تاریکی کفرستان زدوده گشت و یکی از کفار جان به سلامت نبرد و فردی از اهل اسلام در آن معرکه ضایع نشد و شاعری به ساری فیضی تخلص این بیت در آن باب گفته

ناگهان کشت شهی بر سر ملکیو رسید

مات بود از نشدی مهره گویا نغری

میگویند که بعد ازین فتح شیرشاه بارها می گفت که سلطنت تمام هندوستان بیک مشت جوارمی فروخته بودم و از آنجا باز گشته و رفته بودم را به پسر خویش عادل خان داده رخصت چند روزه فرمود تا سیر قلعه کرده و سرانجام متحفظان آن نموده خود را متعاقب برساند فقیر از ثقات معتبر شنیده ام که روزی درین سفر سید رفیع الدین محدث یگانه مشهور مغفور مبرور که ذکر او سبقت یافت به شیرشاه گفت که آبا و اجداد من همه صاحب تصانیف معتبره بودند در حرمین شریفین درس میفرمودند و در میان قبیلۀ خویش همین من ناقابل مانده ام که بتقریب زر هندوستان و آوازه آن آواره شده ام و عامی مانده ام التماس دارم

که مرا رخصت فرماید تا آخر عمر رفته چراغ آن بزرگان روشن  
توانم ساخت \* \* شعر \*

چو من مناسب خلف نبودم ز روی دانش مهین سلف را  
ز دست من شد کتب پریشان ز جهل من شد دفاتر ابتر  
شیر شاه در جواب گفت که مرا درین وادی جای مضایقه نبود  
اما شما را برای مصلحتی نگاه داشته‌ام و آن اینست که داعیه دارم  
که در اندک فرصت بعون ایند تعالی و تقدس عرصه دلکشی  
هندوستان را از خار کفر پاک ساخته و چند قلعه که مانده عنقریب<sup>(۲)</sup>  
باندک توجهی تسخیر کرده از کنار دریای شور گذشته تا قزلباش  
که سد راه جماعه حاج و زوار بیت الحرام گشته بدعتی در دین  
قویم و ملت مستقیم محمدی صلی الله علیه و سلم پیدا کرده<sup>(۳)</sup>  
مخاربه کنم و شما را از انجا بوکالت و رسالت نزد سلطان روم فرستم  
تا میان من و او عقد برادری دینی بسته خدمت یکی از  
دو حرم شریف زاد هما الله شرفا ازو بالتماس برای من بگیریید  
انگاه من ازین طرف و خوندگار از انطرف آمده قزلباش را از میان  
برداریم و هرگاه که سلطان روم بر سر او می آید قزق شده رو باینطرف  
می نهد و بعد از معاودت رومی باز بملکان خویش مراجعت میکند  
اما اگر از هر دو جانب احاطه کنیم با این لشکر و کثرت جمیعت  
که در هندوستان است و بآن شوکت و آتش بازی که در روم  
است طاقت مقاومت قزلباش معلوم است و هر چند ملاحظه

( ۲ ) باقی اند ( ۳ ) وسلم - اللهم انزل المقعد المقرب بالقیامه \*

میکنیم برای ادای این پیغام غیر از شما کسی را لایق نمی بینم  
و محض از برای حصول این مطالب دل بر رخصت شما نمی  
توانم نهان و مخفی نماند که دور نیست که همین حسن نیت  
باعث نجات آن پادشاه نیک اعتقاد از آتش با آنکه با آتش رفته  
در یوم الحساب شود که حق سبحانه و تعالی آنک را پذیرد بسیار  
بخش امت و حکایت عمر و بن لیت [ که بآن کثرت عدت و عدو  
که بر جمیع پادشاهان عراق در آفاق ممتاز بود همیشه حضرت  
میخورد که چرا در مقتل امام حسین رضی الله تعالی عنه حاضر  
نبودم تا دمار از روزگار یزیدیان پلید بر می آوردم و خواب دیدند  
اورا که خرامان در گلزار بهشت میگشت ] مشهور است قُلْ كُلُّ  
يَعْمَلْ عَلَيَّ شَاكِلَةٌ - ای نیت \*

\* بیت \*

ای برادر تو همین اندیشه \* ما بقی تو استخوان و ریشه  
گر گلست اندیشه تو گنشنی \* و ربود گلخن تو هیبه گلخنی  
و در سنه اثنی و خمسين و تسعمایه ( ۹۵۲ ) شیر شاه قلعه  
کالنجرا که از قلاع مستحکم مشهور هندوستان است محاصره کرد  
و بجد و اهتمام تمام سابطها در اندک فرصت مهیا ساخت و  
و هر روز در مورچلهها جنگ می انداخت و در زمانی که سابط  
مشرف بر دیوار قلعه گشت و نقب ها آماده شد از هر چهار  
طرف حمله آورده کار بر درونیان دشوار ساختند و شیر شاه از  
جائی که خون ایستاده بود فرمود تا حقهای پردازوی، تفذگت

اندرون قلعه می انداختند از قضا حقه ازان حقهها بر دیوار قلعه خورد  
و بزور باز گشته شمس و ریزه های آن در حقه های دیگر افتاد  
و آتش در گرفت و همراه پای شیر شاه بسوخت و چون یلمه شد  
و شیخ خلیل پیرزاده او و مولانا نظام الدین دانشمند نیز درین سوزش  
با شیر شاه هم درک بودند و شیر شاه دران حالت هر دو دست پیش  
و پس گرفته دیده خود را بخیمه که در مورچل برای او برپا کرده  
بودند رسانید و دران بی شعوری هرگاه که اندکی بحال می آمد  
فریاد بر مردم زده ترغیب بر گرفتن قلعه می نمود و هر کس را  
که بدیدن او می آمد اشارت بجنگ میکرد تا در غیبت او اسرا  
مورچل را اهتمام بیشتر از حضور نموده و جان بازیها کرده و با اهل  
قلعه دست و گریبان گشته و کار بکار و خنجر رسانیده داد ترو  
و مردانگی دادند و یکی از ثقات بفقیر حکایت کرد که دران روز  
حمله که کار هر یکی از اهل مورچلها نمایان و علامات و صورتها  
از یک دیگر ممتاز بود میدیدیم که هدایعی مسلح مکمل که نه  
هرگز پیش ازان و نه بعد ازان در نظر آمد سر تا پا شعار سیاه  
پوشیده ملبوس<sup>(۲)</sup> و عمامه بهمان رنگ بر سر نهاده و ما را تحریص  
و ترغیب برجنگ نموده از بالای سابط خود را درون قلعه رسانید  
و هر چند بعد از فتح نشان اوجستم نیافتم و اهل مورچلهای دیگر  
نیر همین طور نشان میدادند که سواری چند باین لباس دیدیم  
که پیش پیش ما میرفتند تا بدرون قلعه در آمدند و غایب شدند

\* بیت \*

اگر نر بهر شمعستی میان در بندگی گردون

اگر نر بهر دینستی کمر بکشایدی جوزا

و شهرت چنان یافت که دران جنگ مردان غیب بمدد اهل

اسلام آمده بودند و شیر شاه در همان قلق و اضطراب زمان زمان

خبر فتح میگرفت و هوا بغایت گرم بود و هر چند بروی صندل و

گلاب می پاشیدند فایده از التهاب اجل نداشت و تپاکش

سعادت بساعت می افزود \* \* بیت \*

مینه کز فراق می سوزد \* هیچ سودی نداردش صندل

و همین که نوید فتح شنید در سعادت و دیعت حیات عاریتی بداور

جان آفرین جان سندان سپرد و این قطعه در تاریخ وفات او گفته \* قطعه \*

شیر شاه آنکه از مهابت او \* شیر و بز آب را بهم میخورد

از جهان رفت و گفت پیر خرد \* سال تاریخ او ز آتش سرد

و نعش او را بسپهرام که گور خانه پدران او بود برده مدفون ساختند

و مدت حکومت او پانزده سال و سلطنت پنج سال بود و میگویند

که وقتی که در آئینه نظر میکرد میگفت دریغ که در وقت نماز شام

پادشاهی یافتم \* \* ابیات \*

ایدل چو خضر آب بقا را چشیده گیر

در نرو بحر همچو سکندر رسیده گیر

گر آرزوی ساقی و می در سرت بود

از دست حور باده کوثر کشیده گیر

آزازه بزرگی و جاه و جلال خویش

تا کوه قاف رفته شمار و شنیده گیر  
 گر فی المثل به تخت سلیمان نشسته  
 روزی چو مور در بن غاری خزیده گیر  
 روزی سه چار تار هوس عنکبوت وار  
 در گوشه خرابه عالم تنیده گیر  
 هر خوبرو که هست رسیدن بآن محال  
 با او بوائیه<sup>(۲)</sup> دل خود آزمیده گیر  
 خوابست این جهان بمثل نزد عاقلان  
 این خواب را تو عاقبت الامر دیده گیر  
 عمر تو قدری چو فسون و فسانه ایست  
 افسانه را شنیده و افسون دمیده گیر  
 دست اجل چو جیب بقای تو میدرد  
 دستی برآر و دامن یاری گزیده گیر

### اسلیم شاه بن شیر شاه مور

که اسلیم خان باشد بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه  
 اثنی و خمسین و تسعمایه ( ۹۵۲ ) بحسب طلب امرای<sup>(۳)</sup>  
 از نواحی پنده بایلغار آمده باتفیق عیسی خان حجاب و دیگر  
 اهل حل و عقد در سلطنت قایم مقام پدر نشست و بخطاب اسلیم  
 شاهی مخاطب شد و پسر ملا احمد جنید مشهور این آیه کریمه

( ۲ ) بوائیه ( ۳ ) امرای پنده بایلغار

وَلَقَدْ كَذَّبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ  
 الصَّالِحُونَ. تاریخ جلوس وی یافت و عرضه داشتی به برادر بزرگ  
 خود عادل خان نوشته در رنجهنپور فرستاد باین مضمون که هر چند  
 ولایت عهد تعلق بشما داشت اما چون مسافت راه خدیلی بود تا  
 آمدن شما در اینجا فتغها متوهم بلکه محقق بود بجهت تسکین آشوب  
 روزی چند بطریق نیابت شما محافظت اشکر میدمایم و بعد از آنکه  
 بیائید بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندارم و از کالنجر متوجه اگریه  
 شد و در نواحی قصبه کوره کهاتم پور خواصخان ازسهند که جایگیر او  
 بود رسیده بیعت ضروری نمود چه او بسلطنت عادل خان بیشتر  
 میل داشت نسبت باسلیم شاه و جشن عالی ترتیب یافت و از  
 سرنو اجلاس دادند و بعد از آنکه مکتوبات مکرر از اسلیم شاه بعادل  
 خان رسید او آمدن خود را موقوف بر اشارت و استصواب این چهار  
 کس داشت قطب خان نایب و عیسی خان نیازی و خواص خان  
 و جلال خان جلوانی که هر چهار امرای بزرگ عالی شان آن سلسله  
 بودند اسلیم شاه این جماعه را بعهد و قول نزن او فرستاد و شرط  
 کرد که عادل خان را در ملاقات اول رخصت جایگیر شود و هر جا  
 را که از هندوستان اراده نماید به تصرف او وا گذارد و عادل خان  
 باتفاق این امر از نواحی رنجهنپور بفتحپور عرف میگری آمد و اسلیم  
 شاه را از اگریه بشکار پور که در اینجا حالا محل پادشاهی است  
 باستقبال رسیده و یک دیگر را دیده اول مراسم عزای پرسی بجا



آزرده دل گرمی بسیار اظهار نمودند و بعد از اعطای باتفاق متوجه اگریه شدند و چون اسلیم شاه غازی در حق عادل خان اندیشیده قرار داده بود که زیاده از دو سه کس درون قلعه همراه عادل خان نگذارند و این معنی صورت نیافت و جماعه کثیر بهمهراهی او رفتند بضرورت از برای دفع بد گمانیها تملق و چاپلوسی فوق الحد بعادل خان ظاهر ساخته گفت که من تا این غایه افغانان بی پیر را بلطایف حیل نگاه داشته بودم حالا آنها را بشما می سپارم \* ع \*

بدوست را بغمزه ماقبی حواله کن

و او را بر تخت نشانده خود در مقام اطاعت و انقیاد ایستاد و از روی دنیا داری ها خصوصیت و ملایمت بمیدار می نمود و عادل خان هر چند جوانی بود نو خاسته و پر زور و از زور او حکایتها در میان مردم مشهور است اما چون فراغت دوست و از خدیعت اسلیم شاه و طرح و طرز کار واقف بود بآن معنی رضا نداده بر پا خاست و اسلیم شاه را بمرام و تعظیم مجدد اجلاس داده بیعت نموده تهنیت به پادشاهی کرد و نثار و ایثار واقع شده و اسلیم شاه بموجب وعده که رفته بود عیسی خان و خواص خان را همراه عادل خان ساخته و بیانه را بجایگیر او مقرر گردانیده بآن طرف رخصت داد و بعد از دو ماه غازی محلی را که از محرمان خاص بود برای مقید ساختن عادل خان نامزد کرد و عادل خان این خبر شنیده از بیانه گریخته در میوات نزد خواص خان رفت و خواص خان غازی محلی را طلبیده بهمان زنجیر طلا که برای عادل خان آورده بود مقید ساخت و تمام اسرا را بخود متفق گردانیده با لشکر

گران منوجه اگره شد و قطب خان و عیسی خان نیز که از عمده امرا و ارکان دولت بودند و قرار باتفاق ایشان واقع شده بود بواسطه نقض عهد از اسلیم شاه رنجیدند و باهتمام تمام عادل خان را بمیدانی مرعین وقت سحری از شب برات معهود طلبیدند تا بیعت یار نمایند اتفاقا عادل خان و خواص خان شب برات در سیکری رسیده آن شب را در ملازمت شیخ سلیم چشتی بنوانل و ادعیه احیا کردند و در رفتن باگروه توقف واقع شد و وقت مقرری گذرانیده چاشنگاهی بود که بنواحی اگره رسیدند اسلیم شاه مضطرب شده بقطب خان و دیگر امرا بنیاد ملامت نموده این جماعه را رخصت رفتن پیش عادل خان داد و قصد او این بود که مخالفان را از خود جدا ساخته همان ساعت راه قلعه چنار تنها پیش گیرد تا خزاین و دفاین آنجا را برداشته و سامان لشکر بهرسانیده بار دیگر آمده به محاربه پردازد و عیسی خان حجاب او را از مستی این تدبیر و مخافت این رای اطلاع داده از فرستادن امرای خویش نزد غنیم و توجه او بجانب چنار مانع آمد تا اسلیم شاه باجمعی از مقریان خویش و دوسه هزار نفر از نوکران اعتمادی قدیمی بسرعت تمام از اگره باستعداد تمام بجنگ برآمده آن امیرانی را که فرستاده بود باز طلبیده فرستاد و گفت که من از بدستگاری عادل خان در حق شما ایمن نیستم زود آمده ملحق باید شد که سخن میان ما و او بزبان شمشیر است \*

• بیت •  
 شمشیر در رویه کار یکرویه کند • اینجا برهول و نامه برناید کار  
 و امرائی که بعادل خان هم سخن بودند چون اسلیم شاه را در میدان

دیدند از رفتن بجانب او باز آمده داخل افواج قاهره گشتند و در ظاهر اگرة محاربه قوی روی داد و شکست بر عادل خان افتاد او تنها بجانب بهته رفت و فرار نمود و خواص خان و عیسی خان فیازی که هر دو باهم جهت تمام و اخلاص بلیحد داشتند برای مبعوث افتادند و بالشکری که بتعاقب ایشان نامزد شده بود در قصبه فیروزپور جنگ کرده غالب آمدند آخر تاب مقاومت افواج اسلیم شاه نیاورده بجانب کوه شمالی هندوستان که آن را کماون میگویند رفته پناه بر اجهای آنجا بردند و قطب خان نایب بر سر ایشان نامزد گشته پیوسته ولایت دامن کوه را نهب و تاراج میکرد و درین اثنا اسلیم شاه بچندهار رفته خزاین آنجا را بگوالیار فرستاد و در وقت مراجعت بقصبه کوره کهانم پور رسیده با جلال خان جلوانی که از امرای قبیله دار افغانان و یکی از هوا خواهان عادل خان بود و اسلیم شاه ازو توهم بسیار داشت چون باخته بمکر و حیل او را در منزل خود آورده با برادرش خداداد نام در زنجیر انداخته بافغانی سپرد که دعوی خون باینها داشت و بدبانه قصاص به قتل رسانیده باگرة آمد ( † ) و از آنجا بگوالیار که آنرا پای تخت ساخته بود - و در مقام قتل و استیصال جماعه که اتفاق بعادل خان داشتند شده کمر برکین ایشان جهت کرد و یگان یگان را چون مهره نرد و شطرنج از بساط دهر برمیداشت و قطب خان نیز هراس یافته از دامن کوه کماون فرار نموده در لاهور پیش هیبت خان فیازی که شیر شاه او را خطاب

اعظم همایون داده بود رفت و هدیت خان بموجب طلب  
 اسلیم شاه قطب خان را بسته نزد او فرستاد و اسلیم شاه او را با شهباز  
 خان نوحانی [ که داماد شیر شاه و بر مزید کور که دجال این امت  
 و حجاج روزگار خود بود ] و سیزده چهارده نامی امرا و امرزاد های  
 دیگر را بقلعه گوالیار فرستاد و اکثری در آن حدس بداروی تغنگ  
 قالب تهی کردند ( + ) و از انجمله محمود خان واد عادل خان امت  
 که در سن هفت سالگی بشیر شاه کنگش قلعه ساختن از ریگ نموده  
 شیر شاه او را ولی عهد ساخته بود چنانچه گذشت - و دیگر کمال  
 خان که کرمیت که عنقریب مذکور شود و درین سال سلیم شاه  
 اعظم همایون را از لاهور طلب داشت و او عذری آورده خود نیامد  
 ولیکن سعید خان برادر خویش را که بشجاعت و متانت رای  
 موصوف بود فرستاد و اسلیم شاه او را بمراحم الطاف ظاهری بسیار  
 نواخت و بدرجه تقرب اعلی رسانید اما در باطن قصد دفع او  
 داشت تا روزی اندرون محل تنها طلبیده سرهای امرا را که زنده  
 در دیوار گرفته بود مثل زین خان نیازی و غیر آن باو نموده گفت که  
 اینها را می شناسی که چه کسانی اند از بعضی را که می شناخت نام بود  
 و قبل از آن امرای مذکور صاحب استعداد را درون حجره  
 گوالیار انداخته و بداروی تغنگ آتش زده سوخته بودند الا کمال  
 خان که کرمیت در گوشه حدس خانه جان او بصیانت پروردگار ماند ( † )

( + ) ازینجا تا - مذکور شود - در یک نسخه ( † ) ازینجا تا

در تو کار نکرد - در یک نسخه

و سبب مخالفتی او میگویند این بود که همشیره کمال خان که در حباله نکاح اسلیم شاه در آمده بود بر کنگش مطلع شده خبر پیراز فرستاد که امشب محبوبان را لقمه داروی تغذگ سازند و از اندرون چار لحاف پر پنبه و چند مشک آب فرستاد و کمال خان آب بسیار بدان لحافها ریخته و بپهانه غسل خود را از یاران بگوشه گرفته در آن پیچیده و خواب رفته بود که آتش در زدند و همه خاکستر شدند و او زیر لحاف زنده ماند صباح اسلیم شاه پدماشای آن بند یخانه آمده و این را سلامت دیده گفت که اخلاص بمن درست بود که آتش در تو کار نکرد - و اسلیم شاه عهد و سوگند باو داده که من بعد مخالفت نوزد او را خلاص ساخت و باتفاق حاکم پنجاب به تسخیر ولایت کهکراں تعیین فرمود تا در آنجا بشوکت رسید و غرض سعید خان که این مرگ مفاجات را مشاهده کرد فرمود تا در راه لاهور اسپان تا کچوکي بستند و سه شب در میان از آگره بلاهور رفت و پله نیازیان روز بروز گران شدن گرفت و اعظم همایون خطبه بنام خویش در لاهور خواند و اسلیم شاه از همان منزل بازگشته باگره آمد و لشکرهای انبوه از اطراف طلب داشته متوجه پنجاب گشت و سزاوار خان از مالوه درین حرکت بایلغار آمده استمالت بسیار یافت و بعضی مهمات در میان آورده مرخص شد و اسلیم شاه روزی چند در دهلی توقف نموده و لشکر را ترتیب داده عازم لاهور گردید اعظم همایون و خواص خان و عیسی خان (+)

نیازی نیز که از کوه آمده باو ملحق شده بودند با لشکرهای  
چون کوه از پنجاب باستقبال اسلیم شاه آمده در ایام اوایل زمستان  
ظاهر قصبه انباله جنگی عظیم پیوست و در شب روزی که فردای  
آن محاربه خواهد شد اعظم همایون از خواص خان پرسیده بود که  
بعد از فتح امر جلوس بر که قرار می یابد او جواب داده باشد که  
بر عادل خان که پسر بزرگ شیرشاه ولایت سلطنت است نیازیان گفته  
باشند که ملک بمیراث نیست و من غلب غلب - قضیه مقرر است  
این چه معنی دارد که شمشیر ما بزنیم و سلطنت بدیگران رسد  
خواص خان را که هواخواهی شیرشاه بجان و دل داشت این  
داعیه ایشان پسنده نداشتند بذبران در وقت اشتعال ناپره قتال  
جنگ ها کرده و طرح داده از معرکه باتفاق عیسی خان نیازی بدر  
رفت و نیازیان داد جلالت و شجاعت داده از جانب خود تقصیر  
نکردند و نزدیک بود که فوج قلب اسلیم شاه را بردارند غایتش  
نمک کار خود کرد و کوشش ایشان سود نداشت \* بیت \*

زخم تو کز خون تو گوید سخن \* چون نمکت خورد به بند دهن  
و سعید خان برادر بزرگ اعظم همایون با جمعی از سواران مسلح  
و مکمل بطریق که کس او را نشناسد بپهانه مبارک بادی در آمده  
خواست که کار اسلیم شاه را تمام سازد و همین می پرسید که پادشاه  
کجاست تا تهذیب فتح بدهم فیلبانی از میانه فیلانی که اسلیم شاه  
را دران حلقه گرفته بودند آواز سعید خان را شناخته فیزه حواله او  
کرد و از میانه چندین از لحم حلقه فیلان کارنا تمام ساخته  
بمقامت بدر آمد و نیازیان گریخته بجانب دهنکوت که قریب

دوره است رفتند و بقیه را کواران تاراج کردند و بعضی در ناله‌های  
 انداله غرق شدند و اسلیم‌شاه تا رهناس غریبی تعاقب نموده و خواجه  
 ویس مروانی را با لشکر بسیار بر سر نیازیان نامزد ساخته  
 بجانب آگره معارفت نمود و از آنجا بگوالیار رفت که آن را پای  
 تخت ساخته بود و خواص خان و عیسی خان نیازی که با یکدیگر  
 متفق بودند چون از معرکه عنان تاب شدند عیسی خان بدامن  
 کوه در آمد و خواص خان با پانصد شش صد سوار گریخته بلاهور  
 آمد ( † ) و اسلام خان و شمس خان نوحانی را بحکومت لاهور نامزد  
 گردانید و زمانی که شمس خان بسی گروهی لاهور بمهمی برآمده  
 بود خواص خان با ششصد چهارصد سوار که هر سواری مقاومت با  
 فوجی توانستی کرد بعزم تسخیر لاهور آمده در باغ کامران میرزا  
 فرود آمد و مردم لاهور قلعه بند شده تا آمدن شمس خان شهر را  
 نگاهداشتند و خواص خان درختان بلند سفیدار و چنار آن باغ را از  
 پای انداخته پی ساختن شاطور و زینه شده بود مسرعان خبر آوردند  
 که رای حسین جلوانی و امرای دیگر سلیم شاهی با سپاهی سی هزار

( † ) از اینجا تا - خواص خان سلامت - در یک نسخه و در دومی دیگر  
 بدین اسلوب که - بلاهور آمده شهر را قتل کرد و متعاقب خبر  
 تعاقب کردگان شدید و در همان روز از آب راوی گذشته و در  
 نواحی موضع میانی یحیی جلوانی که عقب خواص خان نامزد شده  
 بود رسید با آنکه خواص خان زخمی داشت خون از سنگها بدن بر بالای  
 اسب گرفت و جنگی مردانه با یحیی کرده بجانب نگرکوت النج •

سوار در نزدیکی لاهور رسیدند خواص خان بعد از کنگاش با عیسی  
 خان از سر محاصره برخاسته پنج شش گروه راه با استقبال رفته با  
 پانصد سوار کار آزمای جنگی خود را بران صد آهنی زد و رای  
 حسین مردم خود را گفته راه دهید تا این بالای سیاه از میانه بدر  
 رود او فوج سلیم شاهی را رخنه کرده باز از آنجانب حمله آورده  
 بشوراند درین مرتبه زخمی بزانبوی او رسید و از اسب بزمین آمد  
 و مخالفان او را آن قدرت نبود که خود را بدو رسانیده دستگیر سازند  
 تا بالای چهار پائی برداشته او را از آن معرکه علانیه بدر بردند و رای  
 حسین مردم خود را از تعاقب منع نمود و خواص خان بسلامت  
 جانب نگرگوت و از آنجا بدامن کوه کماون رفت و مال حال وی  
 عنقریب بجای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و نیازیان  
 طمع بر حکومت کشمیر بسته بقریب کشمیریان در پیغواها رفتند  
 و مقیم زاویه عدم گشتند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی •  
 در سنه اربع و خمسين و تسعمایه (۹۵۴) افغانی عثمان نام که  
 سزاول خان دست او را بسببی قطع نموده بود روزی در گوالیار کمین  
 کرده در همراهی ضربتی بر سزاول خان انداخت و او زخمی شده  
 بمنزل رفت و این معنی را حمل بر انغوی سلیم شاه نموده راه مالوه  
 پیمود و سلیم شاه تعاقب او نموده تا ولایت بانس و اله رفت و چون  
 سزاول خان در میان زمینداران سرور<sup>(۲)</sup> گم شد سلیم شاه عیسی خار  
 سوز را با بیست هزار سوار در ارجین گذاشته بدای تخت رسید



اسلیم شاه در اوایل سلطنت پنج پنج هزار سوار در سرکار های بزرگ هندوستان تعیین کرد از جمله مبارز خان پسر نظام سور را که عمزاده و خسر پوره اسلیم شاه بود و آخر سلطان محمد عدلی خطاب یافت در نواحی اجاون از سرکار سنبل بیست هزاری ساخته گذاشت تا خواص خان و دیگر امرا سردران ولایت نتوانند کشید و پابنده خبرگ را نایب از گردانید و همچنین در اوایل جلوس حکم کرده بود که در میان هر دو سرای شیرشاهی که مفاصله یک گروهی راه بود سرای دیگر بهمان اسلوب سازند و مسجدی و مقبری و سقایه آبی و طعام انگری از خام و پخته برای هندو و مسلمان مهیا دارند و از جمله احکام او این بود که مدد معاش ایمنه جمیع ممالک محرومه هندوستان را که شیر شاه داده و سراها آبادان کرده و باغها ساخته بود نه تغذیر دهند و نه کم و بیش سازند دیگر آنکه پاتران را از امرائی که اکیاره داشتند و آن در هند مشهور است همه گرفتند و فیلان نیز هم چنان کشیده گرفت و غیر از ماده فیلی زیون لایق بارکشی با هیچ کسی نگذاشت و حکم کرده که سرا پرده سرخ خاصه او را باشد دیگر اینکه جمیع ولایت را خاصه خود ساخته و بر آئین و رسم داغی که شیر شاه ابداع کرده بود سپاهیان را زر نقد میدادند دیگر آنکه حکمنامها در اطراف ولایت بهر سرکاری نوشت که شامل جمیع معاملات و مهمات دینی و ملکی و مالی باشد و نقیر و قطمیر ضروری و بر بستهایی که سپاهی و رعیت و سوداگر و طوایف

مختلف را بکار آید و حکام را ملوک باید کرد در آن مندرج بود  
خواه موافق شریعت باشد خواه نه و هیچ احتیاج نبود که در آن  
باب رجوع بقاضی و مفتی باید کرد و امرای پنج هزاری و ده هزاری  
و بیست هزاری هر روز جمعه خیمه بلند هشت سرخه برپا کرده  
کفش سلیم شاه را با ترکشی که بسرداران داده بود بر سر کرسی  
میداشتند و نخست از همه سردار لشکر بعد از آن منصف که عبارت  
از امین باشد و دیگران بترتیب سرفروغ آورده بآداب تمام هر کدام  
بجایگاه معین می نشستند و دبیری می آمد و آن حکم نامه را که  
بمقدار هشتاد بند کاغذ بود کمابیش مبوب و مفصل میخواند  
و هر مسئله که اشکال میداشت بجمیع شقوق و انواع در آن می  
یافتند و بعمل در می آوردند و اگر فرضاً امیری از امرای خلاف آن  
حکم میکرد دبیر صورت واقع را نوشته بدرگاه می فرستاد و مخالف  
معاً با خیل و تبار خویش بهزا و جزا میبرد و این معامله تا  
آخر زمان اسلیم شاه اتمرار یافت و جامع این منتخب در سال  
نهمصد و پنجاه و پنج ( ۹۵۵ ) خورد سال بود که در ولایت بجواره از  
توابع بیانه با لشکر فرید تارن پنجهزاری همراه جد مادری خویش  
علیه الرحمة رفت و این روش و طرح را دید و هم در سنه اربع  
و خمسین و تصعمایه یا خمس ( ۹۵۵ ) و الله علم خواجه و یمن  
سروانی که بر سر اعظم همایون نامزد بود در حدود هندکوت بانیداریان  
جنگ کرده شکست یافت و اعظم همایون قوت گرفته و تعاقب  
نموده تا مهرند آمد و اسلیم شاه لشکری گران بر سر باغیان فرستاد  
تا باز در همان حدود جنگ کردند و درین مرتبه نیز شکست

بر نیازیان افتاد و بعضی زنان نیازیان امیر شدند و همه را در گوالیار فرستادند. و اسلیم شاه ناموس آنها را شکست و بفواحش اردوی خود علم و سراپرده و اسباب حشمت نیازیان را که بدست افتاده بود داده و یکی را سعیدخان و دیگری را اعظمخان همایون و شهباز خان نامید و برین قیاس خطاب ها مقرر ساخت و نقارها بایشان بخشید تا وقت نوبت بر درهای خویش می نواختند و لوندان طبل <sup>(۲)</sup> میزدند و سگ فلکم می گفتند و این جماعه چون هر شب جماعه بدستور فواحش هذک بسلام اسلیم شاه میرفتند و نقیبان و معرفان باواز بلند میگفتند که پادشاه هم نظر دولت که فلان خان نیازی و بهمان خان دعا میکند و این معنی بر طایفه افغانان که همه یک قبیله و یک جهت بودند بسیار گران می آمد و دلها ازو تنفر بسیار پیدا کرده بود و بعضی میگویند که خطاب های نیازیان و دادن علم و نقاره در مرتبه اول بود و الله اعلم و اعظم همایون که در مرتبه اخیر شکست یافت دیگر کمر نتوانست بست و جمعیت نیازیان از هم پاشیده روز بروز روی بانحطاط نهاد و نیازیان اول پناه بکپکوران در نواحی رهتاس برده کوهستانی را که متصل بولایت کشمیر هست ملجا و مقر خویش ساختند و اسلیم شاه از برای قمع ماده فساد ایشان با لشکرهای گران حرکت نموده و به پنجاب رسیده در میانه کوهستان شمالی جای مضبوط و مستحکم اختیار کرده برای نگاه داشتن تهانه پنج قلعه بنیاد نهاد مازکور

و رشید کویت و غیر آن و مدت در سال طایفه افغانان دیونزاد را سنگ کشی و چونه کشی فرمود و از بس بد گمانی که در حق آن طایفه داشت خاک مذات و ادبار بر فرق ایشان پاشیده درین مدت یک فلوس و جیتل فدای و جمعی را که ازین محنت خلاص یافتند بر هر کهکمران نامزد شده پیوسته جنگ و جدل بآنها میکردند و کهکمران عادی سرو شکل روزانه با افغانان محاربه داشتند و شبها بطریق دزدان به اردو در آمده هر کرا می یافتند خواه زن خواه مرد اصیل یا بنده برداشته می بردند و در حبس باقیم و چون در محنت میداشتند و میدفروختند و افغانان خط به بینی کشیدند و بر سواری تخلص آوردند و هیچکس را مجال عرض این احوال با سلیم شاه نبود تا آنکه روزی شاه محمد فرموی که از امرای نامدار هنرال و خوش طبعان مشهور هند و ندیم مخصوص گستاخ بود گفت که پادشاهم دوش در خواب چنان دیدم که سه خریطه از آسمان فرود آمد در یکی خاک و در یکی زر و در یکی کاغذ از آن جمله خاک بر سر پاهای افتاد و زر بخانه هندوان دفتری رفت و کاغذ بخزینة پادشاهی ماند سلیم شاه را این سخن خوش آمد و وعده کرد که بعد از مراجعت بگوالیار محاسبان حساب دوسالہ سپاهیان نموده زر ادا نمایند از قضا آن حکم بعمل در نیامد که در همان ایام اجل با وی دست و گریبان شده بود \*

\* بیت \*

چاره من بکن امروز که سودی ندهد

نوش دارو که پس از سراب بسهراب دهند

و مآل حال نیازیان بآن منجر شد که چون سورت<sup>(۲)</sup> ایشان شکست و بکشمیر در آمدند کشمیریان که در اصل مکار و غدار آمدند اول نیازیان را از راجوری بغریب طمع در سلطنت طلب نمودند آخر زاهدبران ایشان بمس خم زده احشام کشمیر را مپرد دادند بموجب اشارت اعلیم شاه سر راه بر ایشان گرفتند و تا آنکه زنان نیازیان نیز برای ننگ و ناموس ترکش بسته و ازان جمله والده و حرم اعظم همایون بود که بکشمیریان جنگ کرده از هر طرف زیر سنگ باران پنهان شدند و یک تن جان سلامت نبرد و می گویند که در عهد شیر شاه جماعه از افغانان قبیله سنبل را در دهندکوت نیازیان بعهد و قول طلبیده دو هزار کس ایشان را بموجب فرموده شیر شاه بقتل رسانیده زن و بچه ایشان را علف تیغ گردانیده بودند و بعد از پنج سال همان آتش در کاسه ایشان بود و درین دار مکافات همزای اعمال خود دست بدست یافتند دران تنگنا ها و درها هر سه برادران را بقتل رسانیده سرهای ایشان را نزد سلیم شاه تحفه فرستادند و دختری نیز از انجا برای او روانه گردانیدند و شمه ازین احوال در تاریخ کشمیر منقح ایراک یافته که بحسب تالیف مقدم و بحسب ترتیب موخر است و در زمانی که سلیم شاه افواج بمس کپهران و جماعه جانویه که در جاهای مستحکم بز کنار آب بهت تحصن بسته بودند نامزد ساخته خود بعمارت قلعه مال گوه اشتغال داشت و کامران میرزا بعد از جنگ های بسیار

محمد همایون پادشاه از کابل فرار نموده پناه به سلیم شاه آورد تا باشد که او کومک دهد و بقوت آن کابل را بگیرد و آب رفته بجوی باز آید و سلیم شاه بعد استماع این خبر از تمامی لشکر خویش <sup>(۲)</sup> همیونی بقال مشهور را که درین ایام بتقریب سعایت و کفایت از شکنجی بازار بدرجه اعتبار رسیده بود انتخاب نموده با جمعی دیگر از افغانان در فواحی رهناس با استقبال میرزا فرستاد و اگرچه سلیم شاه این معنی را در زعم خویش بتقریب نا اعتمادی <sup>(۳)</sup> برطایفه افغانان و اعتماد تمام بر همیون باعث مزید اعتبار میرزا تصور کرده بود اما میرزا این ادا را سهل شمرده از قبیل اول خم دردی دانسته از آمدن خویش پشیمان شد

\* ع •

الآن قد ندمت ولا یمنع الندم

و باوجود این هم اعتقاد میرزا آن بود که شاید سلیم شاه تلافی نموده در وقت ملاقات بشرايط تعظیم و اکرام قیام نموده پیش خواهد آمد او خود روز بارعام در مقام جبروت درآمده و بر تخت فرعونیت و شدادیت نشسته به سرمست خان افغان داود زئی که منصب بارکی داشت فرمود تا میرزا را مانند نوکران احاد الناس به تعظیمات رمی امر کرد و کوزنش داد و آن مرد از روی نا آرمی گری بزور قفای میرزا گرفته چند مرتبه بفریاد بلند گفت که پادشاه نظر دولت که کاسران مقدم زاده کابل دعا میکند و سلیم شاه بعد از تغافل بسیار نکاهی تکبر آمیز بجانب میرزا کرده خوش آمدی

بنفاق گفت و در نزدیکی مرادپرده خویش خیمه و شامیانه برای  
 میرزا نصب فرموده اسپه و سروپائی و کدیزکی و خواجه سرائی  
 بجهت جامعوی احوال بمیرزا بخشید و گه گاهی میرزا را طلبیده  
 مشاعره میکرد و صحبت بذاخوشی میگذاشت و میرزا ازان تکلفات  
 و تواضعات بسیار بجان آمده از عمر و زندگی بپزار گشت و فرصت  
 بجهت فرار می جست و افغانان باوی بزبان هندی هنری  
 میکردند و چون بدربار می آمد میگفتند <sup>(۲)</sup> مور می آید و میرزا  
 از یکی مقربان بحضور سلیم شاه پرسید که مور کرا میگویند او  
 گفت سردمی عظیم الشان را میگویند میرزا گفت برین تقدیر سلیم شاه  
 خوش مور باشد و شیر شاه ازان هم خوشتر بود و سلیم شاه حکم  
 کرد که دیگر این لفظ نگویند و مطایبه به میرزا نکنند تا روزی  
 سلیم شاه از میرزا شعری طلبید میرزا در بدیهه این  
 مطلع خواند

\* بیت \*

گردش گردون گردان گردانرا گرد کرد

بر سر اهل تمیزان ناقصانرا سر کرد

سلیم شاه فحوائی کلام را دانسته و این ادارا فرود برد به موکلان پنهانی  
 حکم فرمود تا میرزا را چشم بزد نگاه دارند و میرزا بوسیله زمین  
 داران با راجه از راجهای کوهی سخن کرده او را بوعدها امیدوار  
 ساخته برین آورده تا اسپ داک چوکی بکنار آب چناب بستند و  
 و شبی چادری بر سر کشیده از سر پرده بیرون رفت و نگاهبانان خیال

کردند که مگر عورتی از اهل حرم میرزا میروید و هیچ متعرض نشوند  
و میرزا با اسب و زین از آب گذشته خود را بان راجه رسانید و  
از آنجا تنها برقی پوشیده و جلوداری همراه گرفته ببد رقی (+) کسان  
راجه در نواحی موضع کهری بر کنار آب بهت رسیده شبی بجائی  
فرو آمد و آن موضع چون بقرب سلطان پور نشستگاه سلطان آدم  
که کربسه گروهی قلعه رهناس واقع است کسی بسطان آدم رفته  
خبر کرد که مغول زنی تنها با یک جلودار در فلان موضع منزل  
ساخته صبح میخواید که راهی شود سلطان آدم کسان فرستاده و  
تفحص احوال نموده آمده میرزا را دید و میرزا از وی عهد و قول  
بالحاج گرفته تا او را بماوای و مسکن رساند سلطان آدم قبول کرد و  
عریضه نوشته به محمد همایون پادشاه که در آن نزدیکی آمده بودند  
فرستاد و التماس جان بخشی بمیرزا نمود پادشاه فرمانی حسب  
سوال او نوشته فرستاد تا آخر حال بعد از دو سال باز میرزا را گرفته  
نیشتر در چشم او زده رخصت مکه معظمه فرمودند و نیشتر تاریخ  
این واقعه شد و این قضایا چون در تاریخ اکبر نامه و نظامی به  
تفصیل مذکور است و اینجا تقریبی بود بر همین قدر اختصار  
نموده آمد و از جمله وقایعی که در عهد سلیم شاه روی داده واقعه  
شاه محمد دهلوی بود و مجمل این قضیه آنکه این شاه محمد  
در عهد شیرشاه از ولایت بهندوستان آمده خود را سید میدگرفت و  
و مردم را در ساداتش اندکی تردد بود و بردش اکابر و مشایخ



میرزیست و دعوت اسما میدانست و خالی از شیدی نبود • نظام •  
 ز شیخان آنچه می باید کرامات و مقامات است  
 و ز ایشان آنچه می بینیم شطحیات و طامات است

و با وجود این شیرشاه را برو گمان ولایت بود اسلمیم شاه نیز از زمان  
 شاهزادگی باز اعتقادی عظیم نسبت باو داشت و در خدمت او  
 رفته چنانچه ملوک را رسم می باشد تهاول سلطنت میگرفت و از  
 حسن ظنی که او را بود کفش او بر میداشت میگوبند که روزی بعد  
 خربزه نزد شاه محمد آورده بودند در همان ساعت اسلمیم شاه رسید  
 او اشارت بسلمیم شاه کرده گفت همین سبد را چتر پادشاهی اعتبار  
 کرده بتو دادیم برخیز و بر سر بنده و برو اسلمیم شاه آن را بی استنکاف  
 برداشت و از برای خود فال نیکوزد و رفت • بیت •

چه نیکو بود فال فرخ زدن • نه بر رخ زدن بلکه شه رخ زدن  
 و در آخر حال او را اینمعنی گران نمود چنانکه همیشه تر بود  
 بهر تقدیر چون اسلمیم شاه به سلطنت رسید در عهد او دو سیدی  
 عالی نسبی مرتضی پاکیزه روزگاری و جیهی خوش خلقی که یکی  
 امیر طالب نام داشت که خادم بود دیگری میر شمس الدین که  
 مخدوم و برادرزاده او بود از ولایت عراق در پنجاب بارودی اسلمیم  
 شاه رسیده بدلهلی آمدند و در محله از محلات شهر منزل گرفته  
 مرجع خواص و عوام بودند میر ابو طالب در وادی طبابت  
 آنچنان بد بیضا داشت که اکثر مرضی بعلاج او شفا می یافتند و نذر